

شب‌های روشن

یک داستان عاشقانه
از خاطرات یک رؤیاپرداز

فیودور داستایفسکی

مترجم
سروش حبیبی



نشر ماه

تهران

۱۴۰۱

www.ketab.ir

سرشناسه:	داستایفسکی، فیودور، ۱۸۲۱-۱۸۸۱ م.	Dostoyevsky, Fyodor
عنوان و پدیدآور:	شب‌های روشن؛ فیودور داستایفسکی؛ مترجم سروش حبیبی.	
مشخصات نشر:	تهران، نشر ماهی، ۱۳۸۹.	
مشخصات ظاهری:	۱۱۲ ص.	
شابک:	ISBN 978-964-209-083-9	
یادداشت:	فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.	
یادداشت:	عنوان اصلی:	Belye Nochi
موضوع:	داستان‌های روسی - قرن ۱۹ م.	
شناسه‌ی افزوده:	حبیبی، سروش، ۱۳۱۲ - ، مترجم.	
رده‌بندی کنگره:	۱۳۸۹ ۲ ش / PG۳۳۶۰	
رده‌بندی دیویی:	۸۹۱ / ۷۳۳	
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی:	۲۰۸۷۵۸۶	

۱۶۳۵۷۳۳
 ۱۶۰۱/۴۲۰

شب های روشن

فیودور داستایفسکی
 سروش حبیبی

ترجمه

تابستان ۱۴۰۱
 ۱۵۰۰ نسخه
 پاییز ۱۳۸۹

چاپ نخست و چهارم
 تیراژ
 چاپ اول

حسین سجادی
 مصطفی حبیبی
 سپیده
 آرمانسا
 صنوبر
 آرمانسا

مدیر هنری
 ناظر چاپ
 حروف نگار
 لیتوگرافی
 چاپ جلد
 چاپ متن و صحافی

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۹-۰۸۳-۹

همه ی حقوق برای ناشر محفوظ است.



نشر ماه

تهران، خیابان انقلاب، رویه روی سینما سپیده، شماره ی ۱۱۷۶، واحد ۴

تلفن و دورنگار: ۶۶۹۵ ۱۸۸۰

www.nashremahi.com

سخن مترجم

شب عاشقان بی دل چه شبی دراز باشد
تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد

شب‌های روشن، عنوان این گروه شب چراغی که داستایفسکی در دست ما نهاده، در دنیای صورت پدیده‌ای است فیزیکی، که تابستان در نواحی شمالی کره‌ی خاک پیش می‌آید و علت آن زیادی عرض جغرافیایی این مرزهاست و باعث می‌شود که شب تا صبح هوا مثل آغاز غروب روشن بماند. این پدیده را در بعضی زبان‌های اروپایی «شب سفید» می‌خوانند و منظور از آن، به تعبیری دیگر – البته در این زبان‌ها – شب بی‌خوابی هم هست و این هر دو تعبیر در این داستان مصداق دارد. شاید به همین دلیل باشد که بعضی این داستان را «شب‌های سفید» ترجمه کرده‌اند.

اما از این که بگذریم، شب‌های روشن دو فریاد اشتیاق است که طی چند شب در هم بافته شده است. پژواک ناله‌ی دو جان

مهرجوست که در کنار هم روی نیمکتی به ناله در آمده‌اند و راهی به سوی هم می‌جویند و در گشوده‌ی بهشت خدا را به خود نزدیک‌تر می‌یابند.

داستان شرح اشتیاق جوانی رؤیاپرور است که تنهاست و تشنه‌ی هم‌نفسی یا دمسازی. بی‌نوا چنان سرگشته است و با حرمان دست‌به‌گریبان، که در دیوارها و در و پنجره‌ی خانه‌های شهر دوست می‌جوید و با آن‌ها راز دل می‌گوید. او در پترزبورگ به دنبال گمشده‌ای که با او هم‌زبانی کند به هر سو می‌پوید تا عاقبت در کنار آبراه یا دختری گریان، که او نیز عاشقی شیدا و تنهاست، آشنا می‌شود و خیال می‌کند که:

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد

اما عاقبت می‌بیند دریغ، ستاره‌ی بخش به قول حافظ «خوش درخشیده ولی دولت مستعجل» بوده است.

شب‌های روشن خون دل شاعر است که به یاقوتی درخشان مبدل شده است. دانه‌ی غباری است که در جگر صدفی خلیده و آن را آزرده است، به‌طوری‌که صدف از خون جگر خود لعابی دور آن می‌تند و آن را به مرواریدی آبدار مبدل می‌کند؛ افسوس مرواریدی سیاه! داستایفسکی با عرضه‌ی این مروارید به ما، چه‌بسا با ما درد دل گفته است.

این اثر کوچک نیز مانند بسیاری از کارهای بزرگ او از زندگی راستین او مایه می‌گیرد و سوز جان و جلوه‌ای از درهای اوست.